صاحب‌امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی - مدیرمسئول: محمدامین ایمانجانی - سردبیر: مسعود فروغی
دفتر مدیرمسئول: ۶۶۳۴۸۰۱۶ تحریریه: ۱۸۲-۶۶۷۶۰۱۸۰ - فکس: ۶۶۷۶۰۵۰۱- ۶۶۷۲۶۰۴۷
روابط عمومی: ۶۶۷۶۰۴۹۹ - سازمان آگهی‌ها: ۱۸و۶۶۳۴۸۰۴۶
چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی - توزیع فرهیختگان: ۱۲-۶۶۳۴۸۰۱۱
نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری، روبه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم

روایت میدانی صادق امامی خبرنگار «فرهیختگان» از افغانستان، بخش سوم

غصه بی‌جاشدگان و قصه مبهم افغانستان

صادق امامی
دبیرگروه بین‌الملل

«شهر نو»ی کابل؛ روبه‌روی همان پارکی که «بی‌جاشدگان» بغل‌به‌بغل هم چادر زده‌اند، چهره زشت و کریه جنگ را می‌بینیم. در پارک سابق یا همان کمپ فعلی، مادرانی چشم‌انتظار نشسته‌اند تا خیری از راه برسد و نان خشک بیاورد. دیگر ظهر است و کودکان بیشتر از این تاب گرسنگی را ندارند. در این سوی خیابان نه آبی هست، نه برقی و نه گازی. زمان در قرن‌ها پیش گرفتار شده و راه گریزی از آن نیست اما ۱۵ متر آن‌سوتر، مردی نان تازه و گرم را آماده می‌کند تا درکنار کبابی قرار دهد که بویش تا آن‌سوی خیابان و چادرهای کوچک «بی‌جاشدگان» می‌رسد. در هر دو سوی خیابان دود هست؛ در این سمت دود چوب درخت برای درست کردن چای و در سمت دیگر، دود کباب‌هایی که شکم هر سیری را به گرسنگی می‌اندازد. شاید این وضع را بتوان برای یک یا دو روز تحمل کرد اما برای ۴۵ روز، نه؛ نمی‌شود. مادرها بالاخره روزی تسلیم می‌شوند؛ دست کودک‌شان را می‌گیرند و به این سوی خیابان می‌آیند تا شاید صاحب مغازه دلش به رحم آید و یک سیخ کباب برایشان روی منتقل بگذارد. اما مگر یک فامیل (خانوار) و دو فامیلند؟ در هر کمپی ده‌ها چادر قامت برافراشته‌اند. دیگر در ذهن زن افغانستانی راهی جز گدایی کردن باقی نمی‌ماند. این همان تصمیمی است که مادر آن پسربچه حدودا ۷ ساله گرفته و با فرزندش به این سوی خیابان آمده تا بلکه دل رهگذران به رحم آید و فرزند خردسالش بعد از یک ماه بوی کباب شنیدن، طعم گوشت تازه را زیر دندانش حس کند. گیرم که یک فرزندش کباب خورد، با ۳ فرزند دیگر چه کند؟ سخت است اما مادرها شاید بتوانند از این راه روزشان را به شب برسانند اما پدرها چه کنند؟ آنها هر روز بیشتر از روز قبل تحقیر می‌شوند. مردانی را می‌بینم که ۴۵ روزی است حس حقارت دارند؛ مردانی که پیش از جنگ، خانه و کاشانه و کار و باری داشتند اما حالا تمام دنیای‌شان در گوشه‌ای از یک پارک جا شده است. این تنها یک نما از جنگ است. این زشت وحشت‌آفرین نماهای دیگری دارد که قلم‌ها از نوشتنش شرم می‌کنند. آنها که این روزها در افغانستان و در ایران، در پشت کامپیوترها و دوربین‌های موبایل‌هایشان می‌نشینند و نسخه قتال می‌پیچند، درکی از چنین وضعی دارند؟ مطمئنا ندارند که اگر داشتند همان مسیری را در پیش می‌گرفتند که «فقیراحمد سلطانی» مرد ۵۸ ساله پنجشیری گرفت. او هیچ پست و مقام دولتی ندارد اما به اعتقاد من این روزها مرد شماره یک افغانستان است. او یکی از معدود گزینه‌هایی است که می‌تواند از جنگی که پایانش نامشخص است، جلوگیری کند. فقیراحمد را نخستین‌بار در بالای ارتفاعات پنجشیر مشرف به استادیوم مارشال فهیم دیدم. او با یک تویوتای قدیمی دنده‌اتوماتیک و از کابل به پنجشیر و از پنجشیر به کابل رفته بود تا شعله‌های جنگی که می‌تواند یک‌بار دیگر افغانستان را به آتش بکشد، خاموش کند. او نه رسانه‌ای دارد و نه ماموریت دیپلماتیک در سوابقش اما بیشتر از خیلی‌ها نیاز امروز افغانستان را می‌فهمد. او پیش از این نیز برای برقراری صلح تلاش‌هایی کرده است. می‌گوید نخستین‌بار سال ۱۳۶۲ توانسته بین احمدشاه مسعود و فرد دیگری که نامش را به‌خوبی نمی‌شنوم، روند صلح را محقق کند. فقیراحمد حتی می‌گوید یک‌بار احمدشاه مسعود متن توافق صلحی را که او در آن نقش‌آفرین بوده بدون مطالعه امضا کرده است. با فقیراحمد در یکی از کافی‌شاپ‌های شهر کابل برای گفت‌وگو قرار می‌گذارم تا بدانم چرا بعد از چندین سال، یک‌بار دیگر تلاشش را برای تحقق صلح به کار گرفته است. می‌گوید: «فردی از مجاهدین سابق، از من درخواست کرد برای صلح در پنجشیر تلاش کنم.» او ادامه می‌دهد: «بهشان گفتم وقتی طالبان پنجشیر را تسخیر کرده، مذاکره و صلح معنا ندارد.» در پاسخ به او اطمینان می‌دهند که طالبان به‌دنبال صلح است. فقیراحمد این را که می‌شنود، تشویق می‌شود تا بار میانجیگری برای صلح را به دوش بکشد؛ هیاتی بسازد و به‌سمت جبهه مقاومت برود و با آنها از نزدیک گفت‌وگو کند: «رفتیم با آنها از نزدیک صحبت کنیم؛ پیام طالبان را به آنها بدهیم؛ آنها نقطه‌نظرات‌شان را برای ما بگویند تا شرایط برای مذاکره فراهم شود.»

-شما نیروهای داوطلب هستید؟

-بله.

-با توجه به داوطلب‌بودن شما، نیروهای طالبان برای شما مزاحمتی ایجاد نکردند؟

-ما به‌خاطر صلح در فضای جنگی که دو طرف در سنگر هستند، آماده شدیم. خودت در پنجشیر ما را از نزدیک دیدی. در همان وحشت و درگیری ما به طرف پنجشیر رفتیم تا از آنها احوال پیدا کنیم. اما وضعیت دگرگون بود. پیام دادیم. فقیراحمد با دو نفر همراهش، نمی‌تواند در پنجشیر با تمام فرماندهان جبهه ملی گفت‌وگو کند: «به آنها گفتیم طالبان حاضر به صلح است. آنها هم از پیام صلح استقبال کردند.»

نیروهای جبهه ملی با ریگستانی ارتباط می‌گیرند و او نیز از بررسی این پیشنهاد در جمع فرماندهان مقاومت می‌گوید و قرار می‌شود خبر جمع‌بندی نهایی را به هیات صلح بدهند. فقیراحمد در پاسخ به این سوالم که «مشاهدات میدانی نشان می‌دهد دو طرف جنگ برای ایشان اولویت ندارد»، می‌گوید: «ما صلح را قبول داریم. با صلح خونریزی کم می‌شود. این طرف مسلمان و آن طرف هم مسلمان است.» او نمی‌خواهد تا راه برای مذاکره باز است و می‌توان به صلح امیدوار بود، به جنگ فکر کند: «نام من در لیست سیاه آمریکا بود اما مارشال فهیم [نظامی و سیاستمدار تاجیک‌تبار و از یاران احمدشاه مسعود که در دوران ریاست‌جمهوری کرزی معاون اول او بود] توانست نامم را از لیست خارج کند. با این حال نظرم این است که پیش از اینکه به جنگ روی آوریم، باید انرژی، توان و استعداد را برای صلح خرج کرد. این برای مردم ما بهتر است. ما صدفی‌صد (صددرصد) راضی به صلح هستیم.

هیچ‌ولایتی نمی‌تواند به‌اندازه پنجشیر، افغانستان را دقیق به تصویر بکشد. اگر هرات پایتخت فرهنگی-اقتصادی و کابل پایتخت سیاسی افغانستان باشد، پنجشیر را باید پایتخت ایستادگی و مقاومت دانست. این مقاومت ریشه در جغرافیای سرسخت و کوهستانی این منطقه دارد. با سقوط کابل، یک‌بار دیگر نام پنجشیر بر سر زبان‌ها افتاد. با توجه به قطعی برق و اینترنت در پنجشیر، روایت دقیق و قابل اعتنایی از آنچه در این ولایت گذشته، در دسترس نیست. طالبان با توجه به محدودیت‌های رسانه‌ای، با قطعی اینترنت و تلفن، تلاش می‌کند این گزاره را القا کند که بدون جنایت، پنجشیر را تسخیر کرده است. درمقابل مقاومت پنجشیر هم تلاش می‌کند دلایل سقوط ولسوالی‌های این ولایت را حملات جنگنده‌های پاکستانی و خیانت برخی افراد تعریف کند. واقعیت اما نه آن چیزی است که طالبان می‌گوید و نه آنچه مقاومت پنجشیر. مشخص است که هر دو طرف این منازعه، بیش از روی زمین، در فضای مجازی و رسانه‌ها درحال نبردند. طالبان که در داخل و خارج هیچ رسانه قابل اتکایی ندارد، با ممانعت از ورود خبرنگاران به پنجشیر این عرصه را پیش می‌برد و جبهه مقابل نیز با خبرسازی‌هایی همچون تشکیل یک جبهه بزرگ در سراسر کشور علیه طالبان. توزیع اخبار غیرواقعی و بعضا دروغ توسط برخی سمپات‌های جبهه مقاومت نیز به‌صورت عمده پمپاژ می‌شود. یکی از این خبرهای دروغین، اسارت ۲ هزار نیروی طالب به دست نیروهای احمد مسعود بود؛ خبری که در روزهای اول با توجه به تصویر منتشرشده، تکذیب آن سخت بود اما اکنون با توجه به عقب‌نشینی نیروهای مقاومت به کوه‌ها، با اطمینان می‌توان گفت که این خبر از اساس کذب بوده است. این شرایط نشان می‌دهد نمی‌توان روایت هیچ‌یک از دو طرف ماجرا را پذیرفت.

در میان طالبان

طالبان تشکیلات یکدست و منسجمی نیست. این عدم انسجام هم در رهبری و هم در بدنه این تشکیلات قابل ردیابی است. با وجود این شکاف‌ها اما همه آنها در یک نقطه مشترکند و آن هوشیاری در مقابله با خبرنگاران است. این رفتار نشان می‌دهد طالبان به نیروهایش درباره رفتار با خبرنگاران آموزش داده است. در مرکز ایالت پنجشیر با مارشال «شاه‌ولی» یکی از فرماندهان طالبان در پنجشیر همکلام می‌شوم. مارشال یکی از اعضای طالبان است که سال‌ها قبل در ایران کارگری کرده است. سعی می‌کند خیلی خودمانی صحبت کند: «سال ۷۱ وارد تهران شدیم. حوالی اسلامشهر کارگری می‌کردم.» ۱۳ سال بعد (سال ۸۴) به افغانستان بازمی‌گردد و چند سالی را احتمالا درکنار طالبان با آمریکا می‌جنگد. سال ۹۳ برای دومین‌بار وارد ایران شده و به باغبانی مشغول می‌شود. می‌خواهم که یک شب در پنجشیر بمانم. مخالفتی نمی‌کند اما تمام توانش را به کار می‌گیرد تا مانع ماندن من و خبرنگاران تسنیم (کیان عبداللهی، مهدی بختیاری و محمدعلی سافلی) شود. در پاسخ به سوالم درباره آخرین وضعیت جنگی می‌گوید: «بیشتر پیش رفته است. دره پارنده کمی درگیری مانده است. در این دره احتمال درگیری وجود دارد.» می‌پرسم:

-نیروهای مقاومت سلاح سنگین یا نیمه‌سنگین دارند؟

-سلاح سنگین و ماشین بزرگ و خطرناک ندارند.

با وجود هوشیاری‌شان در مواجهه با خبرنگاران، گاهی اطلاعات خوبی دراختیارم قرار می‌دهند: «مردم را خلع سلاح کردید؟»

-بله درسته. خلع سلاح شده‌اند.

بین حرف‌هایش از کمینی می‌گوید که نیروهای مسعود برای غافلگیری طالبان طراحی کرده بودند اما این کمین درنهایت ناباوری، شکسته شد. شکسته شدن کمین یا ناشی از ضعف کمین‌زننده است یا قدرت طرف مقابل.

حرف‌هایمان که ادامه پیدا می‌کند، از ما می‌پرسد شما فکر می‌کنید جنگ افغانستان به‌خاطر چه است؟ کیان می‌گوید: «راستش را بگویم جنگ قومیتی است.» مهدی هم ادامه حرف‌های کیان را می‌گیرد و بدون ملاحظه می‌گوید: «شما چرا دولت را انحصاری کردید و به دیگران سهمی ندادید؟» ظاهرا آرام است: «بسیار خوب سوالی است. اینها می‌گویند طالب حکومتی تشکیل می‌دهد که افغان‌های دیگر را داخل نمی‌کند. شما چند استان دیدید؟ هرات بهترین درآمد را دارد. کابل هم پایتخت است. وارد پنجشیر می‌شوی تا آخر پنجشیر می‌بینی این بازسازی و ساختمان‌سازی و کارهایی که در این استان شده در هیچ‌جا نشده.» چرایی‌اش را می‌پرسم. می‌گوید: «همه‌اش با دزدی انجام شده است.» درطول مسیری که تا مرکز ایالت آمده‌ایم، کمتر تصویری از شهید احمدشاه مسعود وجود دارد که پاره نشده باشد. شاه‌ولی با این حال برای آمرزش او دعا می‌کند: «هر طالبی که مخالفش باشد، من نیستم. او مدتی با شوروی جنگید و مبارزه کرد. زمانی که شهید شد من در تهران چمن‌زنی می‌کردم. والله اشک ما ریخت که او شهید شد. او دزد و خائن نبود و درست مبارزه کرد.» چند ثانیه بعد، ماشین دومی می‌رسد. مردی با موهای طلایی‌رنگ بلند و ریشی به همان رنگ و چشم‌های زاغی از ماشین پیاده می‌شود. بعد از کمی گفت‌وگو متوجه می‌شوم که نامش اکرام‌الدین مفتون شاعر است. می‌پرسد:

-از کجا آمدی؟

-تهران.

-واقعیت را بگو؛ دروغ نگو.

از من می‌خواهد دروغ نگویم اما خودش به‌نظر می‌رسد خیلی به آن پایبند نیست. این را وقتی می‌فهمم که می‌گوید: «اینکه مردم آزار و اذیت شدند دروغ است. در کل افغانستان خصوصا در پنجشیر هیچ ظلمی نشده است.» درکنار این یک واقعیت را هم می‌گوید و آن تصفیه کوهستان از «مخالفان» طالبان یا همان جبهه مقاومت است.

برخلاف آنچه طالبان می‌گوید، یک مقام دولت سابق تصاویر و ویدئوهایی را دراختیارم قرار داده که نشان می‌دهد طالبان چندین نفر از نیروهای مقاومت پنجشیر را به اسارت درآورده و پس از بستن دست‌هایشان، به آنها تیر خلاصی زده است. این اقدام طبق موازین حقوق بین‌الملل «جنایت جنگی» به حساب می‌آید. این رفتارها بسیاری از مردم عادی را که در دولت سابق مسئولیت‌های کوچکی داشتند به هراس انداخته است. بخش قابل توجهی از کسانی را که در کمپ‌های «بی‌جاشدگان» در کابل مستقرند همین افراد تشکیل می‌دهند. این را وقتی می‌فهمم که به کمپ آنان در سرای شمالی می‌روم.

عبدالغفار رحمتی، رئیس کمپ مهاجران سرای شمالی کابل است. او و چندده خانواده دیگر حدود دو ماه پیش از ولایات شمالی افغانستان (تخار، قندوز، بغلان، سمنگان) که درگیر جنگ بوده‌اند، به کابل می‌آیند. عمده این افراد در جریان جنگ خانه‌هایشان هدف قرار گرفته و ناچار به پایتخت آمده‌اند. برخی از این خانواده‌ها در روزهای گذشته کمپ را ترک کرده‌اند، اما برخی دیگر که از کارمندان دولت سابق هستند، یا نرفته‌اند یا از رفتار نیروهای طالبان هراس دارند. عبدالغفار می‌گوید: «حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد مشکلات مردم امنیتی است. طرف کارمند دولت سابق بوده و الان در تهدید است.» از راه‌حل می‌پرسم: «باید از طرف امارت اسلامی به اینها کارت مصونیت داده شود.»

-اگر ندهند چه می‌شود؟

-مردم نگران هستند. ۱۰ فامیل را به ولایت‌شان راهی کردیم. هر روز با ما در تماسند که چه کردی؟ کارت ما را راهی می‌کنی که از خانه خود برآمده نمی‌توانیم (نمی‌توانیم خارج شویم). می‌ترسند.

-احتمال خطر هست؟

-بله هست.

-طالبان که گفته عفو عمومی صادر کردیم؟

-بزرگان‌شان اعلام کردند اما خردها هر کار کنند، بزرگان خبر نمی‌شوند. خودسر زیاد است.

-گزارشی در این باره شده است؟

-عبدالله از تخار با من تماس گرفت که چندبار آمدند خانه را پالیدند (گشتند) ولی من را پیدا نکردند. اگر می‌توانی ظرف ۲ روز کارت من را ارسال کن.

-طالبان مدعی است رفتارهای خودسرانه را کنترل می‌کند.

-صحت دارد اما مکمل نیست. شاید ۵۰ درصد اعمال شود.

ترس از طالبان چیزی نیست که مردم بتوانند آن را حتی از غریبه‌ها پنهان کنند. در دومین روزی که به پنجشیر رفتیم، رئیس اطلاعات و فرهنگ کاپیسا با اصرار و به بهانه خطرات جانی، ما را از منطقه خارج می‌کند. او برای اطمینان از بازگشت ما، کیان عبداللهی را سوار خودروی خودش می‌کند و یک طالب را با سلاح آمریکایی همراه ما می‌فرستد. در طول مسیر راننده که تا پیش از آن فارسی را مثل بلبل حرف می‌زد، به نیروی طالب که از او می‌خواست تا به ما از خوبی‌های طالبان بگوید، می‌گفت فارسی بلد نیست. در تمام طول مسیر که نیروی طالبان همراهمان بود، راننده که جوانی ۲۰ ساله بود، کلامی سخن نمی‌گوید. همین ترس است که کارمندان دولت سابق را ناچار به بی‌جایی کرده است. آنها حدود ۲ ماهی است که در چادر می‌خوابند. برخی چادر مسافرتی دارند و برخی هم که همان را ندارند، با چادرهای زنانه برای خودشان چادر ساخته‌اند. کمپ، ۳ هزار نفر جمعیت دارد ولی روزی ۲ هزار نان خشک قسمت‌شان می‌شود. چای را با چوب درست می‌کنند و باید برای چوب هم هزینه بدهند.

کابل مغموم و سر در گریبان

شهرهای بزرگ افغانستان مغموم و غم‌زده‌اند. کابل اما بیشتر از همه به‌سوگ نشسته است. باورم نمی‌شود اما مرد تاجیکی که در کنارم نشسته از غم بازگشت طالبان بغض می‌شکند و می‌زند زیر گریه. او دوست نزدیک محسن اسلام‌زاده کارگردان مستند «تنها میان طالبان» است. حالش آنقدر بد است که زیر سرم رفته. برای اینکه بفهمیم در چه اوضاعی گیر افتاده‌اند، می‌گوید: «بچه من ۱۳ یا ۱۴ سالش است. به همین سن‌وسال بودم که این رژیم (طالبان) آمد. من از درس خواندن ماندم. می‌ترسم همین وضع سر اولادم بیاید. در آن وقت من بی‌سواد ماندم و امروز اولادم بی‌سواد می‌شود. هیچ چیزی تغییری نکرده است.» علی دوست دیگر محسن هم از بغض مرد تاجیک، بغضش می‌گیرد: «چرا آدم‌هایی که یک عمر ما را کشته‌اند، بر زندگی ما مسلط شده‌اند؟» ادامه می‌دهد: «نمی‌دانم با چه رویی در تلویزیون با انتحاری‌هایشان رژه می‌روند و می‌گویند این «موتور بمب» (ماشین انتحاری) ماست. به این انتحاری‌ها افتخار می‌کنند. تو با این انتحاری‌ها اولاد ما را تباه کردی. چقدر آدم را کشتی؟»

محسن می‌گوید: «احتمالا منظورشان این است که ما با انتحاری اشغال را تمام کردیم.» علی اما می‌گوید: «مردم را زدند. آقا جان! طفل نوزاد در رحم مادر را زدند. بچه کلاس دهم که آمادگی کنکور می‌خواند را زدند. در مسجد آخوند و پیرمرد را زدند.» طالبان البته مسئولیت بسیاری از انتحاری‌ها را نپذیرفته و به همین دلیل علی می‌گوید: «گیرم که اینها را داعش زد. همین آخرین انتحار جلوی در منزل بسم‌الله محمدی وزیر دفاع کرد. آن ماشین انتحاری که منفجر شد، خودروی یک راننده که ۳ زن و کودکی داخلش بودند را هم کشت. همین راننده ۱۴ نفر عائله داشت. هم خودش از بین رفت و هم ماشینش.» ادامه می‌دهد: «طالب می‌دانید چه می‌گوید؟ می‌گوید آنها که بی‌گناه بودند، به بهشت می‌روند. آقا جان ما نخواهیم فعلا به بهشت برویم باید چه کسی را ببینیم؟»

افغانستان این شب‌ها خواب راحت ندارد. طالبان می‌گوید تغییر کرده است اما بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی که این روزها در حال ابلاغش است، چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. طالبان چه تغییر کرده باشد و چه نکرده باشد، مردم افغانستان مردم ۲۵ سال پیش نیستند. آنها دربرابر انحصارگرایی طالبان سکوت نخواهند کرد. این را زنانی که به اعتراضات می‌پیوندند و جلودار می‌شوند، نشان داده‌اند.